

شعر مدرن

| از بودلر تا استیونس | مراد فرهادپور |

Modern Poetry

| from Baudelaire to Stevens | Morad Farhadpour |

۷	۸۱	شعر ناب و سیاست ناب • میکانیل غامبورگر
۹	۱۳۹	استفان مالارمه: درآمدی بر مجموعه شعرها • ژان پل سارتر
۴۵	۱۴۱	پل ویلان: درآمدی بر گزیده‌های از شعرها • میکانیل غامبورگر
۱۵۱		در باره والاس استیونس
		شعرها
		شارل بودلر
		استفان مالارمه
		آلفرد آیور
		پل ویلری
		مورگ هوفمانشتاد
		داینر مازیا ریگله
		گئورگ تراکل
		پل ویلان
		والاس استیونس
		فرناندو پوسرا
		خوان رامون خیمنس

فهرست

مقاله‌ها

مقاله‌ها

- ۷
۹ ورطه شعرمدرن • اریش هلر
۴۵ تناقضات مدرنیسم: نقدی بر مقاله اریش هلر
۸۱ شعر ناب و سیاست ناب • میکائیل هامبورگر
۱۲۹ استفان مالارمه: درآمدی بر مجموعه شعرها • ژان پل سارتر
۱۴۱ پل سلان: درآمدی برگزیده‌ای از شعرها • میکائیل هامبورگر
۱۵۱ درباره‌ی والاس استیونس

شعرها

- ۱۶۷
۱۶۹ شارل بودلر
۱۷۱ استفان مالارمه
۱۷۳ آرتور زمبو
۱۷۵ پل والر
۱۷۹ هوگو هوفمانشتال
۱۸۱ راینر ماریا ریلکه
۱۸۷ گئورگ تراکل
۲۰۵ پل سلان
۲۱۳ نلی ساکس
۲۱۷ فرناندو پَسوا
۲۱۹ خوان رامون خیمه‌نس

ورطه شعر مدرن^۱

اریش هلر

یک

یکشنبه عید پاک است و فاوستِ گوته پس از یکی از غنایی‌ترین گشت و گذارهایی که در ادبیات آلمان وصف شده به کتاب‌ها و مطالعه خویش بازمی‌گردد. همراه او سگِ کوچکِ سیاهِ عجیبی است که در مزارع خارج از شهر با سماجت خود را به او چسبانده است. فاوست انجیل به روایت یوحنا را می‌گشاید و مصمم است که آن را به آلمانی، زبان عزیزش، ترجمه کند. اما در همان نخستین سطر متوقف می‌شود. چیست آن چیز که «در آغاز بوده»؟ لوگوس - کلمه؟ نه، ارتقای کلمه تا این حد، به نظر ناممکن می‌رسد. شاید «معنی» بهتر باشد، اما این نیز ضعیف‌تر از آن است که بتواند سرمنشأ هر آنچه هست باشد. فاوست واژه «نیرو» را امتحان می‌کند. اما حالا که مترجم تا این حد از متن اصلی دور شده است، پس چرا نباید در آزادی خویش پیش رود؟ «در آغاز عمل بود.» این جمله فاوست را راضی می‌کند و موجب هیجان سگ می‌شود. ولی کار ترجمه به جایی نمی‌رسد، زیرا اینک سگ ناآرام گشته است و حتی به مؤثرترین اوراد جادویی فاوست برای آرام کردن اهریمنان گوش نمی‌دهد؛ زیرا که سگ فرستادهٔ دوزخ و خود از شیاطین است.

1. Erich Heller, "The Hazards of Modern Poetry" in *The Disinherited Mind*, Bowes: London, 1975, pp: 261-303.

یکشنبه عید پاک و یک جادوگر: از لوگوس به کلمه، از کلمه به عمل، از سگ به شیطان - صحنه برای قمارِ خطرناکِ شعرمدرن آماده است. ولی شاید بیش از این‌ها باید اصول تحقیق علمی را رعایت کنیم. پس اجازه دهید به کتاب تاریخ انجمن سلطنتی: تأسیس، برنامه و پیشرفت آن در اشاعه فلسفه تجربی، بپردازیم. این کتاب را در نیمه دوم قرن هفدهم توماس اسپرات^۱، اسقف روچستر، نوشته است. شاعری به نام کالی^۲ دیباچه‌ای منظوم بر آن نوشت و مضامین جدلی کتاب را با شور و شوقی بیشتر از خود نویسنده بیان کرد و آن‌ها را به زیور شعرآراست، چرا که در مسائل خاکی و این جهانی، شاعر، در قیاس با اسقف، دستی بازتر دارد. در این شعر از فلسفه یا عقل ستایش می‌شود و شاعر برای اشاره به آن از ضمیر سوم شخص مفرد مذکر استفاده می‌کند، زیرا به قول او عقل «فضیلتی» مذکر است.

«اما دریا که پاسداران و آموزگاران،

(برخی غافل و بی‌دقت و برخی جاه طلب)

هرگز به رهایی او رضایت نخواهند داد،

یا به قوای ذاتی اش که به او توان دیدن می‌دهد،

مبادا که این کار نقطه پایانی بر فضل و مرجعیت ایشان باشد.

تا که (عقل) کار خویش را فراموش کند،

او را با ترفندها و بازیگوشی‌های هوش و زیرکی سرگرم کردند،

و به جای گوشت لخم که بر توانایی اش می‌افزاید،

میوه‌ها و شیرینی‌های شعر را به او خوراندند...»

ولی خوشبختانه واردکننده اصلی گوشت لخم، در همان نزدیکی بود:

سرانجام، بیکن، مردی بزرگ، برخاست،

او که طبیعت و شاهی خردمند، به وزیری اش برگزیدند

و هر دو سروری قوانین خود را بدو سپردند.

و اوبی باکانه رسالت دفاع از عقل، این شاگرد مجروح، را به عهده گرفت.

اما این دوست دار اولیه علم و دانش، رسالت شجاعانه و سخت وزیر اعظم را در شعر خود چگونه توصیف می‌کند؟

از کلمات که چیزی جز تصاویر اندیشه نیستند

(هرچند که ما منحرفان اندیشه‌های خود را از آن‌ها می‌گیریم)

اندیشه را به اشیا، موضوعات راستین ذهن، بازگرداند:

ما چون پرندگان نادان به سوی خوشه‌های ملون پرواز کردیم؛

و او از برای استفاده ما حقیقت را جست و گرد آورد؛

و آن‌گاه که تل خوشه‌های برگزیده راستین فراهم آمد،

آن‌ها را با خرد و صنعت خویش فشرد

تا که عصاره همه‌شان در ظرف جمع شد،

تخمیر شده در شکل طعامی الاهی،

شراب جان بخش روح تشنه.

این شاید نخستین شعر مضحک اما جالبی است که در سراسر تاریخ

نوشته شده است و با این حال معنا و اهمیت خاص خود را دارد. این

شعر نه فقط به پیشگویی و تقلید مسخره‌ای از «کلمه به عمل» فاوست

مانند است، بلکه علاوه بر این با جدیتی خام و کودکانه مضمونی را

بیان می‌کند که بنا بود برای سه قرن آینده، همچون نفرینی پابرجا، بر

زندگی و آثار شاعران و هنرمندان سایه افکند و در گوش ایشان، گاهی

تهدیدهای شوم سراب واقعیت و گاهی نیز دوباره، وسوسه‌های شکوه و

جلال متعالی و آن جهانی را زمزمه کند. آیا می‌توانیم مسیر پرواز پرندگان

نادان را به عقب، به سوی آشیانه دنبال کنیم، جایی که در آن بال و پر

گشودند و بر بال‌های کلمات، که فقط تصاویر اندیشه‌اند، اشیای واقعی

یا موضوعات راستین ذهن را پشت سر گذارند. شاید به عوض این دید

کلی از یک منظره پیچیده و وسیع زمانی، بهتر باشد که صحنه خاصی

1. T. Sprat

2. Cowely